

~~Handwritten scribble~~
010-10-20

3936

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE730



خلنامه کوهی

۱۵۶

اثر قریحه ح. کوهی کرمانی

مدیر نسیم صبا

قیمت یکقران و پنج شاهي

اگر خلنامه کوهی بخوانید طریق خیر و شر خود بدالید

از انتشارات نسیم صبا

خیابان لاله زار کتابخانه طهران

خیابان لاله زار مغازه بدیع

شاه آباد اداره نسیم صبا

محل فروش

حق طبع موقوف با اجازه مصنف



خلنامه کوهی

اثر قریحه ح. کوهی کرمانی

مدیر نسیم صبا

قیمت یکقران و پنج شاهی

اگر خلنامه کوهی بخوانید طریق خیر و شر خود بدانید

از انتشارات نسیم صبا

خیابان لاله زار کتابخانه طهران
خیابان لاله زار مغازه بدیع
شاه آباد اداره نسیم صبا } محل فروش

حق طبع موقوف با اجازه مصنف

بنام اینز توانا

۴۳.

۱۱۲

بنام آنکه مارا عقل و دین داد
 ز دین و عقل نظم این زمین داد
 به هر کس عقل داد اورا همه چیز
 بداد و کردش از انعام لبریز
 کسی را گر تعقل بیندوا نرد
 بیکباره زهر نعمت جدا کرد
 بود کار جهان همچون اداره
 زروی نظم و ترتیب و شماره
 رئیسش هست عقل و دین معاون
 فری براین رئیس و این معاون
 کسی که عقل و دین وامانده باشد
 خدایش زین اداره رانده باشد
 اگر داری تو عقل و هوش و ایمان
 بخوان این شعرها را تا بیایان
 روا باشد اگر دقت نمائی
 که هم خندیدی و هم رقت نمائی

خلنامه کوهی

بود (خل نامه) نام این حکایت
سه جلد است از بدایت تا نهایت
بود این جلد اکنون جلد اول
بقیه دارد این شرح مطول
اگر جلد نخستین خوب گردد
بنزد قارئین مطلوب گردد
دو جلد دیگرش را هم بگویم
حکایت ها زییش و کم بگویم
کنون بشنو ز کوهی داستانی
که در هر نکته اش حیران بمانی

—o— آغاز حکایت —o—

شنیدستم جوانی زاهل کاشان
گذارش اوفتاد اندر صفاهان
جوانی زود باور صاف و ساده
خل و بیچاره دور از خانواده
بی تحصیل جاه و زر سفر کرد

که گردد از سفر صاحب خطر (۱) مرد
 شنیده منفعتهای سفر را
 به ترك بوم خود بسته گهر را
 نهاده از شوق سر اندر بیابان
 شتایان رفت تا شهر صفاهان
 درون مدرسه بگزید منزل
 کر اهل فضل روشن گرددش دل
 بیاموزد ادب از خیل طلاب
 شود مردی ز اهل علم و آداب
 قدم در مدرسه از بهر نان زد
 چو دزد نابلد در کاهدان زد
 برای دیدن آن شهر آباد
 شده بیرون ز حجره مادل شاد
 بیمن جد و جهد و سعی و کوشش
 تمام شهر را میگرد گردش
 گهی در چار باغ و گه به جلفا
 گهی زاینده رود و باغ بالا

(۱) - در اینجا بمعنی شأن و قدر میباشد

زمانی سی سه پل گاهی خیابان
 چو کبک مست در هر سو خرامان
 همه شبهای جمعه تخت پولاد
 خرامان آمدی چون شاخ شمشاد
 خیابان خوشش هر صبح و هر شام
 بدش مأوای و دایم میزدی گام
 می و معشوق دایم در کنازش
 همیشه مست بد چشم خارش
 به رویان بدی دایم هم آغوش
 نمودی هر چه غیر از این فراموش
 دلش راحت نبود از عشق خوبان
 سر کوی بستان بد پای خوبان
 همیشه مهر خوبان در دلش بود
 مزین زان عزیزان محفلش بود
 بهر جا ساده دیدی بیابان
 بجان و دل شدی او را خریدار
 خلاصه شهره شد در عشق بازی
 نه از راه حقیقت بل مجازی

چه خوشکله‌ها شنیدند این خبر را
 خبر کردند یاران دگر را
 که آوردیم يك خرسی به تله
 شتاب آرید سویش کله کله
 بیاید با فسون و حیلہ پختش
 بیاید پای تاسر کرد لختش
 ز هر جانب بدورش جمع گشتند
 چو پروانه بدور شمع گشتند
 یکی بوسه همیزد بر لبانش
 یکی می شد فدای جسم و جانش
 یکی بر صورت او بوسه می داد
 یکی بهرش هل و گل می فرستاد
 یکی میکرد بر رویش نظاره
 که الحق چون تو نبود ماهیاره
 غرض تا بود اندر جیب او پول
 بدورش کلر خان بودند مشغول
 چه دستش شد تهی از سیم و از زر
 شدند از وصل او بیزار یکسر

ز دورش خوب رویان دور گشتند
 مر آن بیچاره را مهجور هشتند
 چه دید آن بی وفایاران سوری
 بجزم فقر از وی کرده دوری
 دلش شد سرد از دنیای غدار
 برنجید از رفیقات جفا کار
 تنی شد کیسه از دینار و درهم
 دلش خالی ز ماعوم پر از غم
 ز هجر ماهرویان در تب سوز
 بذلت مبتلا اندر شب و روز
 «فلک را عادت، دیرینه این است» (۲)
 «که با آزادگان دایم بکین است»
 هر آن عاشق که شد یک رو و یکرنگ
 فضای خویش را سازد بر او تنگ
 اگر نتواهی خوشی را جاودانه
 بشو همرنگ با خلق زمانه
 باین الوقت ها با شور و غوغا

(۲) این بیت از پیرو جوان میرزا نصیر اصفهانی است

بشو همرنك و هم عهد و هم آوا
 تملق گو باشراف و رئیسان
 سرهر سفره باش ازکاسه لیسان
 وگر نه هم چو (کوهی) باش حیران
 همیشه باش در عمرت پریشان
 بغیر از خون دل نبود غذایت
 بجز لخت جگر نبود دوائت

(بعد از ورشکست بر مالی)

غرض آقای خل چون لات شدلات
 بکار خویش حیران مات شد مات
 برای کسب رزق اندیشهها کرد
 بهر اندیشه بس غصهها خورد
 مهیا کرد باز حجت کتابی
 دوات و تخت رملی و حسابی
 دم بازار چه بکرفت جائی
 نشست و داد مرد مرا صلائی

که من در (رمل) و در (جفر) اوستادم
 مکر رمال از مادر بزادم
 بشهر خویش بودم (طاس) گردان
 ز بیمم جمله دزدان رنگ زردان
 (بجن) گیری و تسخیر عزائم
 بملک خود بدم مشغول دایم
 نه بدکس مثل من در غیب گوئی
 زمن کردند مردم چاره جوئی
 (زکف) بینی و (جفر) و (ماسه) بندی
 مرا بر هم کنان بدسر بلندی
 ز عالم (شانه) و فال (نخود) نیز
 کدوی علم من می بود لبریز
 چه مردم ادعا هایش شنیدند
 زهر جانب بسمت او دیدند
 غرض از ابلهان و ساده لوحان
 بدورش جمع گردیده هزاران
 یکی نازاد بود و بچه میخواست
 یکی میگفت دختم زار و تنها است

یکی میجست افسون محبت!
 از آن وردیکه باید خوند خلوت
 دگر از شاش بندو (زله) بندی
 دهم گر شرح بر دیشم بخندی!
 خلاصه مرشد عربی نوا شد
 برای هر کسی مشکمل گشا شد

(رمال که ترقی کرد درویش میشود)

چه از رمالی آنخل بهره نادید
 برای خویش درویشی پسندید
 مهیا کرد تاج و بوق و کشکول
 بیا هو حق علی گردید مشغول
 تمام روز را آن تازہ درویش
 بهرسو پرسه میزد بادل ریش
 همه شب تا سحر درقهوه خانه
 بگوش قصه و چنک و جفانه
 زمانی قصه میگفت و گهی مدح
 نمودی اهل دنیا را بسی قدح

زمانی (دوغ وحدت) نوش میکرد
 دلش از ذکر مولا جوش میکرد
 زمانی (رقص وحدت) مینمودی
 گهی زنگار شرک از دل زدودی
 کشیدی چرخ و بنگ اندر لب جوی
 بدی سرمست یا هو حق علی گوی
 (بعد از درویشی روضه خوانی)

همیدون بشنو از درویش شیدا
 که خرده خرده کارش رفت بالا
 ز درویشی گذشت و روضه خوان شد
 دوباره بنجت پیرخل جوان شد
 بعمامه بدل شد خرقه پاره
 که بودی وصله اش بیش از شاره
 کلاه فقر را از سر رها نکرد
 برای خود عبائی دست و پا کرد
 برای خود شد آستینهای حساس
 بنمود بسته بسمی چنت ماآبی

محرم آمد و حالش بهین شد
 خلاصه عندلیب الذاکرن شد
 در اصفهان بشدیک روضه خوانی
 نبود آسوده از خواندن زمانی
 همه ادبار پیدش گشت اقبال
 از آن بدحالی گردید خوشحال
 بدین منوال بروی رفت یک چند
 که بودی شاد و هم خوشحال و خورسند
 الاغ بندری در زیر پایش
 همیشه نو بدی شال و قبایش
 یک از اطفال را کرده جلو دار
 که همراهش دود در کوچه بازار
 (شکم سیر متعه میطلبید)

غرض خل گشت شیخی سخت عالی
 معاشر با بزرگان و اعلی
 قضا روزی روان شد سوی بازار
 که تا گردد عبائی نو خریدار

عجوزی حیلہ گر شد در کمینش
 گہی شد در یسار و گہ ہمیش
 باین حیل کہ چون از در آید
 کہ تا او را شکار خود نماید
 بشد نزدیک شیخ و چشمکی زد
 برای شیخ خل لبخند کی زد
 دل خل آمد از این عشوه و ناز
 چہ مرغ آشیان دیدہ پیرواز
 ندیدہ سورت آن شوخ عیسا
 بجان و دل بشد او را خریدار
 چنان آنمشوہ ہا بر او اثر کرد
 کہ آخر از عبا صرف نظر کرد
 شد از دنبال یارو پای کوبان
 چہ روباہ از پی دنبہ شتابان
 عجوز از پیدش و شیخ خل بدنبال
 دل ہر یک پر از یک نوع آدال
 زمانی رفتہ و کامی دویندند
 کہ تا در کوچہ خلوت رسیدند

در اول شیخ آغاز سخن کرد
 خطاب اینگونه بر آن پیر زن کرد
 که ای مه طلعت خوش قد و بالا
 بکن یکسو تقاب از روی زیبا
 که من از هجر رویت بیقرارم
 دگر من بیش از این طاقت ندارم
 چنان عاشق شدسم بر لقایت
 که جان و سر دهم بر دو نمایت
 جوابش گفت با صد عشوه و ناز
 عجوز زشت روی حیلۀ پرداز
 بیا ای شیخ سوی من بمنزل
 در آنجا حل نمایم بر تو مشکل
 نه بینی روی من را جز در آنجا
 که دل آسوده است از بیم و غوغا
 (هر کسی با خود خیالی میکند)

بخود میگفت در ره پیر محال
 شکاری خوب آوردم بچنگال

کنون باید بمنزل برد و بختش
 ز سر تا پا نمایم خوب بختش
 عجب مرد خلی آمد بگیرم
 بیاید کام دل را زو بگیرم
 قدم آهسته بر میداشت با ناز
 که تا آرد دل خل را پیرواز
 ز دیگر سمت خل هم بود شادان
 که باری بسته ام چون ماه تابان
 کنم امروز و امشب بی صعوبت
 همی جبران ایام عز و بت
 بگیرم این بزی رو را دم کار
 نه یک نه دو و نه سه بلکه صد بار
 حسابی داشت با خود تنک و باریک
 که نتوان فهم آن با فکر تاریک
 که گر بخشم باین خانم دو تومان
 بگیرم بعد صد بارش گریبان
 بهر بارش به بر گیرم کاهی
 شود تری برایم چار شاهی

غرض میدیخت خل در مطبخ سر
 بسی سودای خام از فکر ابر
 رسیدند اندرین اثنا بمنزل
 عجوزك در زد و گردید داخل
 دو ساعت شیخ خل را منتظر ماند
 که تا برگشت و سوی منزلش خواند
 ﴿خرس وارد تله شد﴾

چه شد وارد جناب خل بخانه
 مهیا دید چنگی و چفانه
 شرابی و کبابی و ربابی
 بهر سو مبل شیک و تخت خوانی
 عجوزك زود با يك طمطراقی
 مهیا کرد از بهرش اطاقی
 فرستاد از برایش مرغ بریان
 شراب ناب جلفای صفاهان
 شرابی کش بخوبی بود کمیاب
 که جد شیخنا نادیده در خواب

جناب شیخ با صد بیم و امید
 شراب ناب را اول بنوشید
 شراب مفت شیخ مفتخواره
 همی نوشید جام بی شماره
 پس آنکه داد پیغمی بیارش
 که آید زودتر اندر کنارش
 جواب آمد که ای شیخ جوان بخت
 مکش امشب از این منزل دگر رخت
 نه شب کوتاه و نه در خانه اغیار
 بود تا صبح جانا وقت بسیار
 بوصل هم رسیم و کام جوئیم
 ره مهر و وفا با هم پیوئیم
 مکن کم صبری ای شیخ نکو فال
 که امشب میرسی آخر بآمال
 به پیش خود زیاد اندیشه منهای
 زمانی صبر و طاقت پیشه بنهای
 که اکنون میرسم در خدمت تو
 فدای لطف و مهر و عزت تو

بیاد من شراب ارغوانی
 بنوش ای شیخنا تا میتوانی
 چه بشنید این پیام از پیشخدمت
 برویش باز گشت ابواب رحمت
 بسر انداخت آواز نوارا
 نمود از زوزه خود پر فضارا
 بیاد یار خود آواز میخواند
 هر سو توسن اندیشه میراند
 غرض خل انقدر نوشید ساغر
 که خل بود وز مستی گشت خل تر
 نه می در هر سری شر میخاید
 که خل را باده خلتر میخاید
 چنان شد شیخ مست از باده ناب
 که از زور می آمد در تب و تاب
 شکارچی بالای سر شکار
 چه این دید آن عجز حیلہ پرداز
 که عقل از مغز خل کرده است پرواز

توالت کرد خود را بیش از پیش
 خرامان شد به نزد شیخ دلریش
 بشد اندر اطاق شیخ داخل
 که تا از وی رباید عقل و هم دل
 چه دید آن خل که آمد آنچه میخواست
 ز روی خلجی از جای برخاست
 ز تاب مستی و فرط عزوبت
 بخود هموار کرده هر عقوبت
 تمیز از فرط مستی رفته بودش
 جوی ادراک اندر سر نبودش

بلی هر کس که شد پابند مشروب
 شود عقاش بدست جهل منکوب
 تمیز خواب را از بد نداند
 زهر سر تو سن شهوت براند
 نماید عقل را بالمرّه زایل
 دهد کی فرق بین حق و باطل

— ❧ آدم خل رنك ميشود ❧ —

خلاصه شب بیامد بر سر دست
 جناب شیخ خل از باده سر مست
 شبی مهتاب همچون روز روشن
 بچشم خل شد آن کاشانه گلشن
 چنان چشم تمیزش گشته بد کور
 که آن پتیاره پیدش بود چون حور
 بگشته مات و حیران بر جمالش
 نموده تیز دندان بر وصالش
 عجوزك شاد دل با صد افاده
 یکی دام از برای او نهاده
 که سر تا پا و زار عریان نماید
 خل بیچاره را بریان نماید
 خل بیچاره غیر از عشق دلبر
 نبودش چیز دیگر هیچ در سر
 چه بگذشت از سر شب ساعت چار
 بشد مسدود راه کوچه بازار

جناب خل بگشتی طاقتش طاق
 بان زن گفت کو آن عهد و میثاق
 که در ره وعده میدادی بمنزل
 که بنمائی برابم حلّ مشکل
 عجوزك چون شنید این حرفها را
 بر او بگشود باب ماجرا را
 نهادش پیش تکلیفی که الان
 شویم از پای تا سر لخت و عریان
 چه دور از تن یکی تن پوش سازیم
 بیاد هم شرابی نوش سازیم
 زن هر يك لباسی بر کشیدند
 عرق جای شراب اندر کشیدند
 سراپا لخت گردیدند و سرمست
 عجوزك شیر مست و شیخ خرمست
 نکننده پیرهن از پا در افتاد
 دمر بر روی قالی چون خرافتاد
 عجوزك پیرهن بنمود بیرون
 کشیدش زیر شلواری هم از (...)

خل بیچاره بی عقل و حیران
 ز سر تا پا همی گردید عریان
 جناب شیخ خل گردید ابلق
 بظاهر ابلق و در باطن احق



عجوزك نوكر و كلفت صدا کرد
 اشارت بر خل بی دست و پا کرد
 بگفت این غول ابلق را همیدون
 بیساید مچرمانه برد بیرون
 کنسار چار سو و برا گذارید
 بدست کوچه گردانس سپارید

مست را بنظمیه میبرند

سحر چون زد خروس صبح شهر
 مؤذن بانك زد الله اكبر
 سگان خواموش از بانك شبانه
 روان شبکرد سوی قهوه خانه

بگوش آمد نفیر بوق حمام
 مناجاتی روان شد جانب بام
 روان گشتند يك يك اهل اسلام
 پی غسل جنابت سوی حمام
 بر آمد تیغ مشرق از کهر گاه
 تراشیدند ریش شب سحر گاه
 نسیم صبح زد بر شیخک خل
 نهی سبخت و آوردش بجلجل
 زجا بر جست با جسم برهنه
 زسرما طاقت رفتن برد نه
 نه کیف پولو نه کفش و نه دستار
 سرا پا لخت افتاده بیازار
 در این اثنا رسید از راه شبگرد
 بدید او را و از وحشت تکان خورد
 همی لاحول میخواندی دمام
 که یارب غول هست این یا که آدم
 بمر خود ندیدم این چنین جنس
 نمیدانم که این جیست است یا انس

غرض هی قل هو الله احد خواند
 کفی از خالك سوی او بیفشاند
 بگفت ای هیکل پر بیم و تشویش
 اگر انسی مرا می آیی در پیدش
 اگر جسنی بحق قل هو الله
 بشو دور این زمان تو از سر راه
 جناب شیخنا در پاسخش گفت
 که من جن نیستم با آدم جفت
 بدم در منزلی بس شیک دیشب
 در آغوش نکاری سیم غغب
 نمیدانم چه شد کاینجا قسام
 هر آنچی داشتیم از دست دادم
 چه اینها را شنید آن مرد شبگرد
 زدش با چوب تا حدیکه میخورد
 پس از زجرو اذیتهای بسیار
 به بردش در زمان سوی کمیسار
 بصاحب منصب خود داد واپرت
 من اینرا دیدم اندر حالت چرت

در اول هن نمودم ترس بسیار
 چنانکه دیدگانم شد همی تار
 نخستین دفعه هی لاجول خواندم
 به بسم الله زبان خویش راندم
 یواش آهسته یکقدری شدم پیش
 دمیدم قل هو الله بر تن خویش
 که گرجن است میگردد یقین دور
 زاسما الله چشمش میشود کور
 غرض تا اینکه دانستم بود انس
 نهایت آنکه انسی هست بکجنس
 چه این دریافتم بکرقمش ریش
 بداینجایش گشانیدم به تشویش



استنطاق و مرخصی

رئیس هاسکه زان غول بی دم
 در اوّل دفعه بنمودی توهم
 پس آنکه سوی استنطاق خواندش
 بروی کرسی چوین نشاندش
 بکفت ای غولک بی شانخ و بی دم
 چه باشد حرفه تو بین مردم
 چه باشد نام واصل و زاد و بومت
 چرا لخت است این اندام شومت
 کدامین دست کرده خال خالت
 که داد است این قشنگی برجمالت
 بهر چیزیکه از آن غول پرسید
 جواب درخوری زان غول بشنید



چه بر زد آفتاب از کوه قارن
 طلائی شد زمین از روز روشن

لبوئی بانك زد صبحانه دارم
 لبوی خوب چون در دانه دارم
 ز يك سو آتش کشکی درنوا شد
 حلیمی خلق را مشکل گشا شد
 تمام کاسب شهر صفاهان
 نموده باز در بازار دکان
 هوا شد معتدل نه سرد و نه گرم
 ز گرمی دست و پای خل بشد نرم
 رئیس پاسکه گفتا بشب آگرد
 که میباید گرفتن دست این مرد
 ببر او را کنون از راه بازار
 بمنزل دست قوم و خویش پستار

تکفیر - و چماق

روان شد شیخنا با آن تن عور
 بدان شکل قبیح و وضع ناجور
 ز دنبالش روان اشخاص و لکزد
 براو هو هو کنان جمله زن و مرد

بدان شور و جلال آن دیو مارد
 همی در مدرسه گردید وارد
 چه طلائش بان هیکل بدیدند
 ز هر جانب بسمت او دویدند
 که ای ملعون بن ملعون مرتد
 سلك بیدین نحس واجب الحد
 خبیث الذات بی ایمان و بی دین
 لباس علمرا بنموده رنگین
 زدند آن بینوا را تا که میخورد
 در آخر چون یقین کردند کومرد
 کشیدندش ز دار العلم بیرون
 فکندندش میان کوچه و ارون
 که این ملعون بی توفیق احمق
 نموده خویشرا رنگین و ابلق




رنك مشو تا كتك نخوری
 بلی هر کس که شد از ابلهی رنك
 فضای این جهان گردد بر او تنك

هر آنکس رنك شد در این زمانه
 نمایندش به بد نامی نشانه
 حرام آید برایش زندگانی
 نبیند روی بخت و کامرانی
 هزاران کار نیکوگر نماید
 بیچشم مردمان بد می نماید
 همان طلاب کر نعلین و باچوب
 خل بیچاره را کردند منکوب
 نهانی تو سن حیلت بتمازند
 هزاران کارهای زشت سازند
 چه ناگرمیده رنگند آن حریفان
 به نزد خلق هستند از شریفان
 همیشه فربه و گردن کلفتند
 که افتاده بروی مال مفتند
 ولی چون شیخك خل گشته بدرنك
 وجودش نوعرا بد مایه نك

رنك رزها را بشناسید

کنون ایدوستان باشید هشیار
 که باشد رنگرز امروزه بسیار
 من اکنون از برای می‌شمارم
 یکا يك را بدست می‌سپارم
 فراوان رنك رز باشد در این ملک
 که می‌رانند در بحر حیل فلک
 از آنها آنکه می‌باشد مهم‌تر
 بشمارم اندر این فرخنده دفتر
 که صباغان اصلی را شناسید
 ز مکر و حیل آنان هراسید
 نخستین صنف از آنها خوشگلانند
 که در گلزار حیلت بلبلانند
 نمایند آنچنان عشاق را رنك
 که از بوری همی‌نالند چون چنك
 بر آرند از هوسرانان خرپول
 دمار آنسان که آن پتیاره ازغول

کلاه از کُله رستم ربایند
 کمر ز اسفندیار و جهم گشایند
 گدا سازند هر دلدادنی را
 و بالتخصیص حاجی زاده بی را
 بیک عشوه بیک غمزه بیک (..)
 گدا سازند هر دیندار و کافر
 مگر صباغ از مادر بزادند
 که در نیکیدن اینسان اوستادند
 از این حیلَت گران پیوسته بگریز
 ز رنگ آمیزی آنان به پر همین
 ملا و مرشد 

بود صنف دوم ملا و مرشد (۲)

که هستند این دو با صدق و صفا ضد

(۲) مقصود ما در اینجا از عالمان و زاهدان ربائی و
 کلاشانی است که مذهب را آلت ارتزاق و تکیه قرار
 داده اند و از این قبیل در هر عصر و زمان بوده اند و
 همواره اجتناب از آنها را شرع مقدس و علماء و روحانیون
 حقیقی امر نموده اند چنانکه مولوی هم میفرماید
 ای بسا ابلیس آدم رو که دست
 پس بهر دستی نباید داد دست

یکی جنباند از تزویر دم را
 کند خنجر مردم از عقل گم را
 یکی افکنده در عالم هیاهو
 نهاده دام یا مولا و یا هو
 یکی برخویش بسته نام تقبوا
 جهانی را نموده بر ز غوغا
 یکی دم میزند از فقر و آنگاه
 بذیل نام خود ملحق کند شاه
 ولیکن کسب و کار او گدائست
 بروز و شب بفکر ژاژ خواهیست
 یکی بر سر نهد دستار سنگین
 کراو باشد لباس علم ننگین
 یکی از مغز میگوید يك از پوست
 یکی دشمن تراشد آن دگر دوست
 یکی از چرس و بنگ و دود تر باک
 کند هر روز و هر شب سیر افلاک
 یکی قشر است آن يك اهل باطن
 یکی رند است و آن يك هست مؤمن

یکی گوید برای کار عقبا
 بیندازید از کف مال دنیا
 بیندازید تا بر دارمش من
 خورم هر شب فسنگان و مطنجن

بدنیا عالمان و زاهدانند
 که با عرفان و تقوی مرشدانند
 ولی عالم نمایان دیوری
 همان درویش نا درویش سوری
 گرفته جای اصحاب کرامات
 نموده عالمی پر از خرافات

مشورنك و مشورنك و مشورنك

الا ای هوشمندان پند گیرید
 ز (کوهی) این نصیحت را پذیرید
 که باشد این جهان صباغخانه
 خلایق کرده در وی آشیانه

یکی صباغ و دیگر دسته مصبوغ
 یکی دوغ است آن دیگر ملندوغ
 خنک آن کس که عمری را بسر برد
 ز رنگ رنگ زرها جان بدر برد
 ولی هستند این صنف منور
 بعالم کمتر از گوگرد احمر
 چه خواهی نیک سالم مانی از دام
 بخوان این بیت را هر صبح و هر شام
 اگر داری تو عقل و هوش و فرهنگ
 مشورنگ و مشو رنگ و مشورنگ



قضیه خل بعد از آنکه او را از مدرسه خارج
 کردند و متوسل بچه کارهائی میشود و
 عاقبت کار او بکجا میکشد در جلد دوم و
 سوم مفصلاً گفته خواهد شد.

حسین کوهی کرمانی مدیر نسیم صبا

طهران دیماه ۱۳۰۴

کتابخانه «طهران»

واقع در اول لاله زار، نمره ۱۲ مرکز فروش اقسام کتب فارسی، عربی، فرانسه، انگلیسی، روسی و آلمانی است. در این کتابخانه از اقسام کتب و نسخ خطی و معنور پیدا میشود و همچنین انواع کتب بهر زبان خطی و چاپی را بقیمت مناسب خریداری مینماید.

هر رقم کتابی که بخواهند و حاضر نداشته باشد بهر زبان و از هر جا که باشد در مدت کمی بدون تقاضای بیعانه حاضر مینماید. فقط تقاضانامه از طالب محترم بضمیمه آدرس او دریافت مینماید.

اگر از ولایات هم کتابی سفارش دهند اعتبار و آدرس کافی بدهند نیز فرستاده خواهد شد.

اقسام مجلات طبع طهران و خارجه را نیز میتوانند توسط این کتابخانه آتونه شوند.

رمانهای جدید الطبع و کتب تازه چاپ شده طهران هم در این کتابخانه موجود است.

८८८

८९१५०१००

This book was taken from the Library
on the date last stamped. A fine of
1 anna will be charged for each day
the book is kept over time.

८८८

ف ۸۹۱۵۱۵۵ ک ۲۲۸

۴۳۰
خلنا سر کوئی

No.	Date	No.	Date

4. Books may be retained by the borrower for one month (in case of A & B) or for one month (in case of C & D) if the books are not replaced or the price paid for the books is not procurable.

5. Books lost, injured or defaced in any way by any other borrower must be replaced or the price paid for the books is not procurable.

6. The maximum number of books that may be borrowed at any one time is 2 (in case of A & B) or 1 (in case of C & D).

7. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

8. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

9. The under mentioned shall be eligible to take books from the library:

A. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

B. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

C. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

D. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

E. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

F. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

G. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

H. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

I. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

J. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

K. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

L. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

M. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

N. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

O. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

P. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

Q. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

R. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

S. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

T. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

U. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

V. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

W. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

X. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.

Y. Members of the University staff, including the Librarian, may borrow books on the roll of the library.

Z. Other persons, whether connected with the University or not, who have obtained special permission of the Vice-Chancellor on deposit of Rs. 25/- may borrow books on the roll of the library.